

**Predigt zum 9. Sonntag nach Trinitatis, 28.7.2024,
Erlöserkirchengemeinde Düsseldorf (SELK),
Pfr. Gerhard Triebe**

Matthäus 13,44-46:

ملکوت آسمان مانند گنجی است که مردی در یک مزرعه پیدا کرد و دوباره آن را زیر خاک پنهان» 44
نمود و از ذوق آن، رفت و هر چه داشت فروخت تا پول کافی به دست آورد و آن مزرعه را بخرد و
«صاحب آن گنج شود
مثل گنج پنهان در مزرعه مثل تاجر مروارید

ملکوت آسمان را میتوان به گونهای دیگر نیز توصیف کرد. یک تاجر مروارید، در جستجوی» 45
مرواریدهای مرغوب بود

«سرانجام وقتی به مروارید با ارزشی دست یافت، رفت و هر چه داشت فروخت تا آن را بخرد 46

جامعه عزیز چند بار این دو داستان کوچک را شنیده و گفته ام. همچنین برای بسیاری از ما در اینجا کاملاً آشنا خواهد بود. اما وقتی این بار به آنها فکر کردم، چیز کاملاً جدیدی کشف کردم. تا کنون همیشه فکر می‌کردم که هر دو در مورد یک چیز هستند، یعنی از دست دادن همه چیز برای کشف اینکه خداوند چقدر همه چیز را درخشان ساخته و چقدر شگفت‌انگیز همه چیز را هدایت می‌کند. اما به همان اندازه که این دو داستان شبیه هم هستند، با هم متفاوت هستند. یکی درباره یافتن غیرمنتظره است، دیگری درباره جستجوی بیمار، یکی درباره انسان و دیگری درباره خدا

I.

من با داستان در مورد کارگر مزرعه شروع می‌کنم. ظاهراً او صاحب مزرعه ای نیست که در حال شخم زدن است. شاید او مستأجر کوچک یک مالک زمین باشد. در هر صورت او مثل هر روز کار خود را انجام می‌دهد: گاو را به شخم می‌زند و با آن مزرعه را کار می‌کند. ناگهان به چیزی محکم برخورد می‌کند. یه جورایی دیگه نمیتونه جلو بره شاید اولش فحش داد. البته فایده ای ندارد، مانع باید از زمین بیرون بیاید. ببینید او یک صندوقچه گنج پیدا می‌کند. مرد ناخواسته، به طور غیرمنتظره ای با چیزی روبرو می‌شود که به ثروت زندگی او تبدیل می‌شود. هیچ کس نمی‌توانست انتظار داشته باشد که گنج در اینجا پیدا شود، حتی خود او. او فقط کار خود را انجام می‌داد. در اینجا چیزی برای زور، جنگیدن، دستیابی یا به دست آوردن وجود ندارد. به نظر می‌رسد کاملاً تصادفی این گنج کشف شده است

اهل کجاست؟ این سؤال در مثل پرسیده نشده است، زیرا پاسخ برای شنوندگان عیسی آشکار بود. احتمالاً شخصی اموال خود را در شب و مه در هنگام وقوع جنگ در اینجا امن نگه داشته است. با این حال، او باید در این بین مرده باشد، زیرا مالک فعلی میدان مشخصاً نمی‌داند چه چیزی در اینجا پنهان است و گرنه هرگز زمین را نمی‌فروخت. گنج فقط "پنهان" بود و حالا کسی آن را کشف کرده است - ظاهراً تصادفی

گنج نشان دهنده ملکوت آسمان است. عیسی اینطور می‌گوید. اما آن چه باید باشد؟ وقتی از "بهشت روی زمین" صحبت می‌کنیم، ابتدا به عشق بزرگ فکر می‌کنیم. فکر می‌کنم بیشتر مردم آن‌ها را در اینترنت یا پیدا نمی‌کنند، بلکه به‌طور غیرمنتظره‌ای با مرد یا زن زندگی‌شان مواجه می‌شوند. و برخی از Tinder افراد شریک زندگی خود را "نازنین" می‌نامند

شما همچنین می‌توانید به طور غیر منتظره با خدا روبرو شوید. شاید قبلاً برای شما اتفاق افتاده باشد: شما در یک مراسم کلیسایی کاملاً عادی بودید و ناگهان چنان نزدیکی و عشق و عظمت خدا را احساس کردید که

اشک در چشمان شما جاری شد و تقریباً نفس شما را بند آورد. یا در تعطیلات به جایی سفر می کردید و به طور غیرمنتظره ای غرق زیبایی خلقت شدید و احساس کردید: کسی که همه چیز را فوق العاده ساخته است می تواند زندگی من را نیز سامان دهد. یا ناگهان رابطه ای که مدت ها بود امید خود را به آن قطع کرده بودید دوباره کامل شد و متوجه شدید: کسی در کار است که می تواند قلب مردم را به حرکت درآورد آرامش ایجاد می کند، می بخشد. یا به اندازه ی یک تار مو از تصادف شدید جلوگیری کرده اید یا «انگار معجزه ای» از بیهوشی بیدار شده اید و ناگهان می دانید: خدا پشت من است و از من مراقبت می کند. یا با کسی در یک بحران جدی زندگی همراه شده اید، شاید حتی در زمان مرگ. و ناگهان آرامش و آرامشی غیرقابل توضیح، هماهنگی بی نظیری با موقعیت، احساس شگفت انگیزی از در آغوش گرفتن، حمایت و امنیت، آنچنان که فقط با خدا ممکن است وجود داشت

"ممکن است دیگران همچنان هوس چنین تجربیاتی را داشته باشند. آنها ممکن است رویای "پادشاهی بهشت را نبینند، اما خواهان دنیایی بهتر، صلح و عدالت، احساس هماهنگی با خود، با مردم اطرافشان، با موقعیت و شاید با خدا هستند. من خودم با این اشتیاق برای هماهنگی همه جانبه و ارتباط صمیمانه با خدا بیگانه نیستم.

اما عیسی در اینجا در مورد کسی که می خواهد از واقعیت فرار کند صحبت نمی کند. در ابتدا این یک موقعیت کاملاً روزمره است: مرد به سادگی کار خود را انجام می دهد، مانند هر روز. این واقعیت که او ناگهان با گنجی روبرو می شود، چیزی شبیه یک افسانه به نظر می رسد. حتماً قلبش در گلوش می تپد این فرصت یک عمر است! پس سریع زمین را روی آن قرار دهید تا کسی چیزی را نبیند. مطمئناً او باید این گنج را داشته باشد. و بنابراین او هر چیزی را که می تواند نقره کند به هم می تراشد و این مزرعه را می خرد. مردم ممکن است فکر کنند او دیوانه است، اما او اهمیتی نمی دهد. این واقعیت که او به این گنج دست می یابد ارزش هر تلاشی را دارد

زیرا این گنج زندگی او را چه بخواد و چه نخواهد تغییر می دهد. اینطور نیست که مرد بنشیند با خونسردی حساب کند. او به سادگی غرق در شادی از ثروت غیرمنتظره است. این شادی و شادی اعمال او و بقیه زندگی او را شکل می دهد

با این داستان کوچک، عیسی از شما نمی خواهد که همه چیز را برای مشارکت با خدا و زندگی با او رها کنید. شما نمی توانید "پادشاهی بهشت" را بخرید. در عوض، عیسی در مورد تجربه ای عظیم به ما می گوید که ما از عشق می دانیم: شما حداقل سه متر بالاتر از زمین شناور هستید، می خواهید برقصید و تشویق کنید و در حالت ایده آل می خواهید تمام دنیا را در آغوش بگیرید، زیرا او گفت «بله». احساس می کنید در آسمان هفتم هستید. عیسی بر این باور است که چنین احساس سعادت بخشی می تواند در ما ایجاد شود، زمانی که ملکوت بهشت را کشف می کنیم، زمانی که به طور غیرمنتظره ای با خدا به عنوان گنج زندگی خود مواجه می شویم، وقتی «بله» او را به ما می شنویم و احساس می کنیم که چقدر ما را دوست دارد. ملکوت خدا با ماست

در فرانسه بودم. در آنجا از یک برادری جهانی متشکل از مردان Taizé چند سال پیش با گروهی در بسیار جوان پروتستان، کاتولیک و ارتدوکس بازدید کردیم. یکی از این برادران - کره ای - گفت که چگونه به این برادری رسید، چند هفته و سپس چند ماه در آنجا ماند تا سرانجام تصمیم گرفت تمام وقت در جامعه بماند. تنها زمانی که مدتی بعد می خواست برای دیدار خانواده اش به کره برود، یادش آمد که پول زیادی را با خود آورده است که در ابتدای اقامت به جامعه داده بود. او در تمام این مدت به آن نیازی نداشت - و چیزهای دیگر مهمتر بودند. بنابراین او به سادگی آن را فراموش کرد. حالا می توانست آن را با خودش به کره ببرد و به پدر و مادرش بدهد

جامعه عزیز، چه می شد اگر بتوانیم هر از گاهی در حالی که از لذت مشارکت با خدا لذت می بریم، پول و نگرانی های خود را فراموش کنیم؟ صرفاً به این دلیل که خدا ما را دوست دارد و لذت تعلق به او بسیار زیاد است؟ آیا این یک هدیه بی نظیر نیست؟

من همه اینها را به شما می گویم زیرا این صحنه کوچکی که عیسی در اینجا توصیف می کند در مورد یک تصمیم است. اما این یک تصمیم کاملاً متفاوت از این است که آیا بهتر است با قطار یا ماشین به کلن بروم یا اینکه در تعطیلات بعدی خود به کوه یا دریا بروم. این تصمیمی است که حتی قبل از اینکه آن را به عنوان یک تصمیم بفهمم، من را به حرکت در می آورد - زیرا چیزی در درون من برای مدت طولانی "بله" گفته است. و هر کس به گذشته نگاه می کند باید بگوید: این راه خدا با من بود. وقتی گنج پیدا می شود، قلب کارگر مزرعه پر از شادی می شود. این تصمیم حتی قبل از اینکه او به فکر خرید زمین باشد، گرفته شد. با عشق اینطور است - یا برای جوان کره ای وقتی به تایزه آمد، اینطور بود. کاملاً طبیعی

و با این حال، یک تصمیم نیز یک برش است، طلاق بین گزینه های مختلف. گاهی اوقات دشوار است تصمیم کارگر مزرعه بر خلاف بسیاری از چیزهای دیگر است، قطعاً در برابر بسیاری از چیزهایی که برای او مهم و ارزشمند بوده است، اگر به این معنی است که او هر چه داشت فروخته است

و اگر عاشق شوم - و بعد ازدواج کنم، این یعنی: چهار میلیارد احتمال، یا به طور متواضعانه تر بگوییم: من پنج دوست دختر مختلف را که گرم نگه داشته ام - برای کسی که دوستش دارم، رها می کنم. فقط یک عشق شماره یک، یک عشق تقسیم ناپذیر می تواند وجود داشته باشد. و با این حال، در لحظه ای که واقعاً دوست دارم، وقتی قلبم آتش گرفته است، این تصمیم دشوار نیست - زیرا بر چیزی کاملاً متفاوت از خودم استوار است.

خود عیسی این مثل را به شما می گوید، خودش که عشق سوزان خداست که تجسم یافته است. و هر کس این داستان را از زبان خود بشنود آن را به عنوان سوالی آزردهنده نمی شنود که آیا ما نیز چنین عشقی داریم اما این مثل برای آنها شادی مسری است، آتشی در دل. وصل شدن به عیسی، این گنج، چه برکتی است. چه شادمانی که او پدر را در محبت بی اندازه خود به ما نشان داد. این شادی است که از درون می آید، مسری است و قدرت دارد زیرا خود روح القدس در ما کار می کند

شاید گاهی اوقات زندگی مسیحی ما شبیه یک ازدواج قدیمی باشد. ماه عسل خیلی وقت است که تمام شده است، بسیاری از چیزها در مورد زندگی مشترک عادی شده است. به همین دلیل است که یک زن در طول درمان تصمیم گرفت که «برترینها» را در زندگی زناشویی روزمره خود در خانه قرار دهد، مثلاً با هم وقت بگذارد، با هم برای شام بیرون برود، با هم به کنسرت برود یا به یک سفر بروید. فرصت های زیادی برای کشف مجدد یکدیگر و یافتن گنج در یکدیگر وجود دارد

این گاهی در ایمان بسیار شبیه است. همانطور که زوج های مسن گاهی به کسانی که عاشق جوان هستند کمی حسادت می کنند، مسیحیان که سال هاست با خدا قدم می زنند، گاهی اوقات به شور و شوق فراوان کسانی که به تازگی ایمان آورده اند، کمی حسادت می کنند. این اصلاً ضروری نیست، برعکس. این اشتیاق می تواند بسیار الهام بخش باشد. و از طرفی چه نعمتی است که خداوند آنقدر با تو بوده است که تا امروز به تو ایمان داده است، با تو می ماند، حتی اگر آرام آرام تمام بدی های تو را در درون و بیرون بداند. او با عشق و وفاداری شما را نگه می دارد. قولش پایرجاست

و همانطور که برای یک عشق قدیمی خوب است اگر زمانی را برای یکدیگر اختصاص دهید تا عشق خود را به یکدیگر دوباره کشف کنید، در مورد خدا نیز همینطور است. من متقاعد شده ام که ما به زمان ها و مکان هایی نیاز داریم تا دوباره این عشق را تجربه کنیم، تا این گنج را در زمینه ای که کشف کرده ایم دوباره کشف کنیم. کمک می کند: یکشنبه یک بار در هفته ساکت باشید تا صدای خدا را بشنوید و با قلب خود گوش

دهید. روزی یک بار دستان خود را جمع کنید و روز را با شکرگزاری به دستان خدا بازگردانید. یک بار در سال برای مدتی اوقات فراغت، برای یک روز تفکر، برای یک زمان خاص با خدا وقت بگذارید.

آنچه در چنین مواقع خاص می توانم کشف کنم چیزی نیست جز آنچه در اینجا در خدمت می توانم کشف کنم: خدا حضور دارد - مانند گنجی در میدان این جهان، مانند گنجی در یکنواختی زندگی روزمره من. نور ابدیت بر روزهای خسته ام می تابد و پیام رستاخیز بر تن پیروم

II.

اکنون عیسی به این داستان گنج در مزرعه بسنده نمی کند، بلکه مثل دیگری به آن می افزاید: این بار ملکوت آسمان نه با گنج، بلکه با تاجری که در بازار جهانی به دنبال مرواریدهای گرانبها می گردد، تشبیه می شود. و وقتی مروارید گرانبهایی پیدا کرد، هر چه دارد می فروشد و آن یک مروارید را می خرد.

تا به حال من همیشه فهمیده بودم که عیسی در اینجا به همین معنی است. تنها تفاوت این است که یافتن - کارگر مزرعه به طور غیرمنتظره ای اتفاق افتاد و یافتن بازرگان نتیجه یک جستجوی طولانی بود همانطور که افرادی هستند که کاملاً غیرمنتظره با خدا روبرو می شوند و کسانی که برای مدت طولانی او را جستجو کرده اند. اما وقتی دوباره به آن نگاه کردم، متوجه شدم که چقدر تفاوت بین این دو مثل وجود دارد.

در تمثیل اول، گنج پنهان نشان دهنده پادشاهی بهشت بود. و این در مورد شادی کسی بود که این گنج را کشف می کند و به آن عمل می کند. در مثل دوم، مروارید نیست که با ملکوت آسمان مقایسه می شود، بلکه تاجر است! خود ملکوت آسمان در حال جستجو در بازارهای این جهان است و به دنبال چیزی است که در اینجا واقعاً ارزشمند است. سپس ملکوت آسمان کشف می شود - ما همچنین می توانیم به جای آن بگوییم خدا مرواریدی را کشف می کند که برای او گرانبها به نظر می رسد. و خدا می رود و هر چه دارد برای به دست آوردن آنها می فروشد - نه اینکه آنها را دوباره بفروشد و معامله خوبی به دست آورد. بلکه مانند یک عاشق واقعی، او به خاطر همین یک مروارید از همه چیز، از جمله ثروت یک تاجر مروارید، چشم پوشی می کند.

با انجام این کار، عیسی مخفیانه داستان خود را تعریف می کند: چگونه خدا در او در شلوغی و شلوغی این جهان بیرون و در اطراف است تا شما را جستجو کند - شخصی که دوستش دارد، با خصوصیات و ورطه هایش. و وقتی تو را مثل یک مروارید گرانبها در میان آشغالهای قدیمی بازار ککفروشی می بیند شادی اش آنقدر زیاد است که همه چیز را می فروشد، خودش را به خاطر تو تسلیم می کند، تا جایی که جانش را روی صلیب تسلیم می کند. که او می تواند شما را نجات دهد. این هم تصمیمی است - تصمیمی برای شما و در برابر خیلی چیزها: علیه حجت الهی، علیه قدرت مطلق بر این جهان، علیه عظمت الهی برای نزدیک شدن به شما - یک تصمیم عاشقانه

و آنجاست که دایره بسته می شود: یافتن به این شکل، پذیرفته شدن و محبوب شدن در این راه، آن ملکوت آسمان است. خدا برای این همه چیز داد. و هر کسی که این گنج را کشف کند، چنان غرق آن خواهد شد که برای آن نیز هر کاری انجام خواهد داد. زیرا عشق واقعی به حساب نمی آید. آمین